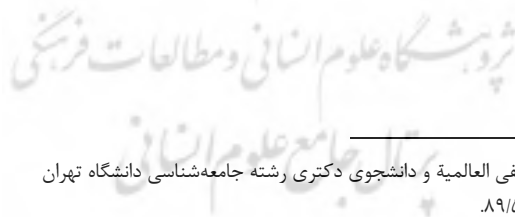


بررسی کارآمدی نظریه کارکرد گرایی

امان الله فصیحی*

چکیده

این مقاله تلاشی است برای احراز ناکارآمدی نظریه کارکردگرایی به مثابه یکی از نظریات رایج در جامعه‌شناسی. راز ناکارآمدی نظریه کارکردگرایی به ریشه‌های فرهنگی آن بر می‌گردد. کارکردگرایی محصول علم مدرن بوده و متناسب با فرهنگ سودمندگرایی طبقه بورژوا در آمریکا شکل گرفته و در ابتدا تأمین‌کننده منافع آن طبقه بوده است. این رویکرد نظری دارای پیش‌فرض‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی و روش‌شناسی مختص به خود است. به دلیل تغایر این پیش‌فرض‌ها با فرهنگ جامعه اسلامی، کارکردگرایی معهود نمی‌تواند مسایل این سنخ جوامع را به خوبی تبیین نماید، مگر اینکه بنیان‌های فرهنگی آن جوامع را با خود همسو نماید و آن را بومی سازد. کلیدواژه‌ها: کارکرد، ساخت، نظام، کارآمدی، تبیین، نظریه، سودمندی.



* دانش‌آموخته جامعه‌المصطفی‌العالمیه و دانشجوی دکتری رشته جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

پیش درآمد

کارکردگرایی از جمله نظریات عمده جامعه‌شناسی است، به‌گونه‌ای که از اواخر دهه ۱۹۳۰ تا اوایل دهه ۱۹۶۰ جامعه‌شناسی در آمریکا از طریق کارکردگرایی معرفی می‌شد. این نظریه در حوزه‌های گوناگون جامعه‌شناسی به وسیله کاربران مختلف به کار بسته می‌شود و در پس‌زمینه تئوریک غالب نظریات جامعه‌شناختی، نشانه‌هایی از آن را می‌توان مشاهده نمود. کارکردگرایی از جهات متعدد قابل نقد و بررسی است، ولی مسئله این نوشتار توجه به تعارض عمیق بستر شکل‌گیری کارکردگرایی با زمینه کاربری آن در تبیین مسایل اجتماعی متفاوت با آن بستر است؛ یعنی کارکردگرایی در متن شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی غرب متولد شد، ولی مراکز علمی و پژوهشی ما نیز از این نظریه به مثابه نظریه عام در تحلیل مسایل اجتماعی بهره می‌جویند و به دانش‌پژوهان جامعه‌شناسی آموزش داده می‌شود. بنابراین، پرسش این است که آیا کارکردگرایی با توجه به زمینه‌های شکل‌گیری آن، از کارآمدی لازم در تبیین مسایل اجتماعی جوامع ما برخوردار است یا نه؟ به بیان دیگر، آیا بستر شکل‌گیری کارکردگرایی با عمومیت و فرافروشی بودن آن در تعارض است یا نه؟

این مقال، در عین پذیرش اصل تحلیل کارکردی، مدعی است کارکردگرایی رایج، حامل شرایط فرهنگی و اجتماعی زادگاه خاص خودش است که کارآمدی آن را در جوامع، که از حیث فرهنگی و اجتماعی با آن متفاوت‌اند، با اشکال جدی مواجه نموده و این نظریه نیازمند بازسازی است. برای اثبات این مدعا نظام مفهومی، زیرساخت و انتقادات کارکردگرایی بررسی می‌شود.

۱. معرفی کارکردگرایی

دستگاه مفهومی کارکردگرایی

الف. کارکرد: محوری‌ترین مفهوم در کارکردگرایی واژه «کارکرد» است. کارکرد، معادل واژه (cîăÁíáçã) دارای استعمالات گوناگون است، به‌گونه‌ای که دستیابی به معنای دقیق کارکرد تنها از طریق قرار دادن آن در نظام معنایی سخن میسر می‌گردد. چنانچه این اصطلاح در ریاضی به معنی «تابع»، در زیست‌شناسی به معنی «فعالیت» یا «منشأ چیزی بودن»، در نظام اداری به معنی خدمت، وظیفه، کار، مجموعه تکالیف، پایگاه، مقام، شغل و حرفه، و در تبیین علمی امور به معنی اثر و نقش به‌کار می‌رود. در ادبیات علوم اجتماعی کارکرد به معنای مختلف استعمال شده است: اثر و نقش^۱، وظیفه، معلول، عمل، فایده، انگیزه، غایت، نیت، نیاز، نتیجه و حاصل از جمله این کاربردهاست. اگرچه در اکثر موارد، این معانی مکمل یکدیگرند، اما در زمینه‌های مختلف معانی آنها متفاوتند.^۲ علی‌رغم تعدد استعمال کارکرد، عام‌ترین معنای آن در جامعه‌شناسی نتیجه و اثر است که انطباق یا سازگاری یک ساختار معین یا اجزای آن را با

شرایط لازم محیط، فراهم می‌نماید.^۳ بنابراین، معنای کارکرد در منطق کارکردگرایی، اثر یا پیامدی است که یک پدیده در ثبات، بقاء و انسجام نظام اجتماعی دارد. این معنا از همان دو معنای ریاضی و زیستی مشتق گردیده و حاوی مفاهیم کل، جزء و رابطه است.

پیش از مرتن، کارکرد فقط به کارکردهایی مثبت و آشکار اطلاق می‌شد. اما وی این تلقی را تغییر داد و کارکرد را به کارکردهای مثبت، منفی و خنثی و نیز آشکار و پنهان تقسیم نمود. از نظر مرتن، کارکرد مثبت آن کارکردهایی هستند که یک نهاد به نفع نهادهای دیگر انجام می‌دهد. کارکرد منفی به پیامدهای سوء یک نهاد نسبت به نهادهای دیگر اطلاق می‌شود. کارکردهای خنثی بیانگر آن دسته پیامدهای است که ایجاباً و سلباً نسبت به نهادهای دیگر فاقد اثر و خاصیت‌اند.^۴ مقصود از کارکردهای آشکار آنهایی است که با قصد قبلی انجام می‌گیرند. در حالی که، کارکردهای پنهان یا غیرمقصود، آن دسته از کارکردهایی است که جزء لوازم علی و معلولی یک نهاد و از مقتضیات ذاتی آن محسوب می‌شود. قطع نظر از اینکه بانیان نهاد به آن واقف باشند یا نباشند و یا مطلوب آنها نباشند.^۵ اگرچه اصطلاحات جدید مرتن در حل برخی مشکلات کارکردگرایی بی‌اثر نبوده، ولی به نظر گولدنر و برخی دیگر، مفاهیم مرتن با زیر بنای کارکردگرایی مرتبط نیست؛ زیرا مدت‌ها پس از شکل‌گیری این نظریه مطرح و به آن تحمیل شده است.^۶

ب. ساخت: واژه «ساخت» مرادف «*εἰς ἄλλο ἐπέχειν*» از ریشه لاتین «*ēiāÉĒĒ*» یعنی ساختن، از قرن پانزدهم وارد زبان انگلیسی شد. در فرهنگ علوم اجتماعی معنی اصلی واژه «ساخت» الگویی است که در میان اجزاء و عناصر آن وجود دارد. ساخت اجتماعی نیز به معنی الگوی اجزای جامعه است.^۷ به همین دلیل، همراه با واژه‌هایی مانند «الگو»، «نظام»، «مجموعه»، «نهاد»، «سازمان» و غیره به کار می‌رود. وجه مشترک همه این معانی برخورداری از «نظم»، «عقلانیت»، «قانون»، «هدف‌مندی» و «کارکرد» است.^۸ «ساخت اجتماعی» به مثابه راهی برای توصیف سازمان زندگی اجتماعی و در ادبیات عالمان علوم اجتماعی، ساخت به سه معنای «نهادی»، «تجسدی» و «رابطه‌ای» به کار رفته که هر سه ابعاد یک واقعیت را بازنمایی می‌کنند.^۹

ج. نظام: در ادبیات کارکردگرایی تمایز دقیق میان نظام و ساخت بیان نشده و تفکیک میان این دو با ابهام همراه است. نظام در نظریه کارکردگرایی یک مفهوم انتزاعی است که از لحاظ ارتباط چندین واحد دارای کارکرد متقابل انتزاع می‌شود.^{۱۰} از نظر کارکردگرایی برخورداری از نظم و وابستگی متقابل کارکردی اجزاء، گرایش به حفظ خود به‌خودی نظم و توازن، برخورداری از بعد ایستایی و پویایی، تفکیک میان خود و محیط و تمایز و انسجام و گرایش به حفظ خود از طریق حفظ مرزهای روابط اجزاء با کل، مهم‌ترین ویژگی‌های نظامند.^{۱۱}

زمینه‌های شکل‌گیری کارکردگرایی

توجه به بنیان‌های کهن کارکردگرایی در شناخت پیامد عرفی‌کننده‌ای آن نقش مهمی ایفا می‌کند. از این‌رو، ریشه‌های «اجتماعی» و «تاریخی» شکل‌گیری کارکردگرایی به اختصار بررسی می‌شود. مهم‌ترین زمینه اجتماعی مؤثر بر کارکردگرایی رشد فرهنگ سودمندی مبتنی بر مکتب اصالت لذت‌بتنامی^{۱۲} در میان طبقه متوسط بورژوازی در فرانسه است. تأکید بر سودمندی یک پدیده و عمل انسانی، نسبت‌گرایی، نفی معیارهای ماورایی در ارزشیابی اشیا، تضعیف ارزش‌های دینی و اخلاقی و تفکیک میان اخلاق و قدرت، مهم‌ترین ویژگی‌های فرهنگ اصالت سودمندی است. آنچه در فرهنگ اصالت سودمندی ارزشمند قلمداد می‌گردد، سود مادی و اقتصادی اشیا و حتی انسان است و هیچ امر مقدسی وجود ندارد.^{۱۳} فرهنگ اصالت سودمندی، بر مکتب اصالت لذت‌بتنام ریشه دارد. در مکتب مذکور، به دلیل محوریت فایده‌مندی و تلاش در جهت نیل به حد اکثر سود، فایده تنها معیار عینی برای تشخیص حق از باطل شمرده می‌شود.^{۱۴}

اندیشه و آرای افلاطون نسبت به جامعه و انسان مهم‌ترین بنیان‌های تاریخی کارکردگرایی مدرن نسبت به جامعه و انسان محسوب می‌شود. از آمیزش این زیربنا با ساخت تکنیکی علمی و فرهنگ جدید، جامعه‌شناسی نوین متولد شد. ولی افکار افرادی مانند آگوست کنت، هربرت اسپنسر و امیل دورکیم به صورت مستقیم‌تر به شکل‌گیری این الگوی نظری نقش داشته است.^{۱۵} سپس این نظریه به صورت نظام‌مند توسط مالدینوفسکی و رادکلیف برون در مردم‌شناسی و تالکوت پارسونز در جامعه‌شناسی مطرح گردید. افرادی مانند مرتن و ام. ج. لوی بسط داده و جرح و تعدیل نمودند.

مفروضات اصلی کارکردگرایی

کارکردگرایی مانند سایر نظریه‌ها، از زیرساخت‌های برخوردار است که او را از نظریه‌های رقیب متمایز می‌کند. توجه به این زیرساخت‌ها در اثبات مدعیات این نوشتار نقش مهمی را ایفا می‌کند. مقصود از مفروضات اصلی یک نظریه، فرضیات کلی، جهانی و زمینه‌ای و برخی از گرایش‌ها و تمایلات نظریه‌پردازان و تجربیات آنها از هستی، انسان، معرفت و روش است که شالوده فهم و درک آنها را از واقعیت اجتماعی شکل می‌دهند و آن را از سایر نظریه‌ها متمایز می‌سازند.^{۱۶} فرضیات مذکور، به مثابه همکاران خاموش یک نظریه، در سرنوشت اجتماعی یک نظریه و در پاسخ به افرادی که با این نظریه برخورد می‌کنند، تأثیر می‌گذارند؛ زیرا نظریه تا حد زیادی به دلیل فرضیات فوق قبول یا رد می‌شود. یک نظریه از سوی کسانی که به فرضیات کلی، جهانی و زمینه‌ای آن معتقدند، بیشتر مورد قبول واقع

می‌گردد تا کسانی که به آنها عقیده ندارند.^{۱۷} با توجه به مطالب فوق، اینک پیش‌فرض‌های چهارگانه مذکور در کارکردگرایی بررسی می‌شود.

هستی‌شناسی

پیش‌فرض‌های هستی‌شناسی به بررسی جوهر پدیده‌هایی می‌پردازند که محقق در صدد تحقیق در باره آنهاست. تصویری که کارکردگرایان از هستی ارائه می‌دهند، واقع‌گرایند. یعنی کارکردگرایان معتقدند: جهان اجتماعی خارج از ما و بدون ارتباط با ساختارهای ما به منزله موجودات تجربی وجود دارند که همسان با جهان طبیعی از ساختارهای خشک، ملموس و نسبتاً تغییرناپذیر تشکیل شده است و فرد در آن به دنیا می‌آید و زندگی می‌کند بدون اینکه هیچ تأثیری بر آن داشته باشد.^{۱۸}

انسان‌شناسی

پیش‌فرض‌های اساسی کارکردگرایان نسبت به انسان عبارتند از:

الف. جبر انگاری: کارکردگرایی با برتر تلقی نمودن جامعه نسبت به انسان، انسانیت بدون جامعه را منتفی دانسته و مدعی است انسان تابع و مقهور محیط و ساختارهای اجتماعی و محصول توأمان اجتماعی شدن و همکاری است.^{۱۹} در نتیجه، انسان خوب، انسانی است که وظایف محول جامعه را به خوبی انجام دهد. کارکردگرایان مانند افلاطون همواره از استقلال انسان و فردگرایی ناخوشنود بوده است؛ زیرا آن را دشمن وفاق جمعی و نظم اجتماعی می‌دانسته‌اند.^{۲۰}

ب. ارضاناپذیری انسان: کارکردگرایی مدعی است انسان ذاتاً ارضا شدنی نیست. از این‌رو، ثبات اجتماعی را مرهون اعمال محدودیت‌های اخلاقی می‌داند، نه افزایش رضامندی انسان.^{۲۱} تصور کارکردگرایان از انسان به عنوان موجودی استوار، کامل و صبور، سبب شده تا در مسئله کجروی بر پذیرش یا عدم پذیرش راه‌های رسیدن به اهداف و ابزار تجویز شده فرهنگی تأکید نمایند.^{۲۲}

ج. بدبینی نسبت به شرایط انسان: چنانکه افلاطون نسبت به شرایط انسان و امور مادی بدبین است، کارکردگرایی‌ها به جهت پیدا نکردن بنیان محکم برای حل مسئله فنا و مرگ انسان، نسبت به شرایط انسان بدبین است. از این‌رو، به منظور رهایی از این محدودیت نظام اجتماعی را طرح‌ریزی می‌کند که نیروی دفاعی و متعادل‌کننده آن هرگز از میان نمی‌رود. پارسونز، برای جبران فناپذیری انسان، نظام اجتماعی ثابت و بادوامی را ترسیم می‌کند که از ساختارها، نقش‌ها و پایگاه‌های اجتماعی فراتر از انسان تشکیل شده است.^{۲۳}

معرفت‌شناسی

پیش فرض‌های معرفت‌شناسی در برگیرنده ایده‌های بنیادی ما درباره ماهیت شناخت، نحوه دست‌یابی به دانش و شیوه انتقال آن به دیگران می‌باشد. کارکردگرایی از جهت معرفت‌شناسی، اثبات‌گرا و به معرفت‌شناسی‌هایی باور دارد که معتقدند جهان اجتماعی مانند جهان طبیعی دارای اجزا و عناصری‌اند که روابط تأثیر و تأثری میان آنها حاکم است. بنابراین، دانشمند باید تلاش کند تا آن را کشف نموده و از این مسیر به توصیف، تبیین و پیش‌بینی بپردازد.^{۲۴} کارکردگرایی با تأثیر پذیری کامل از جریان اثباتی در باب معرفت و پذیرش آن به مثابه تنها معرفت‌راستین، در آغاز تلاش داشت تا معرفت‌اثباتی را به عنوان عامل ثبات و استحکام جامعه مطرح نماید تا بتواند به امور متافیزیکی مانند دین پایان بخشد.^{۲۵} اغلب جامعه‌شناسان کارکردگرا، با استفاده از منطق اثباتی، آنگونه که جامعه را جایگزین خداوند نموده، علم را نیز دین و مقدس معرفی نموده‌اند و فعالیت علمی را متمایز از فعالیت دنیوی صرف تلقی می‌نمایند. کار عالمان به عنوان روحانیون جدید نیز ایجاد پیوند میان انسان و نیروهای برتر جامعه به مثابه مقدسات می‌باشد.^{۲۶}

روش‌شناسی

روش تحقیق نیز از فرضیات زمینه‌ای در مورد جامعه، انسان و معرفت برخوردار است و سنخ مورد قبول پیش فرض‌های گذشته، موجب می‌شود، نظریات علوم اجتماعی در بحث روش‌شناسی، پیش فرض‌هایی مشخصی را در مورد چگونگی کسب اطلاعات از مردم اتخاذ نمایند. از حیث روش، کارکردگرایی معتقد است، انسان مانند شی و پدیده‌های اجتماعی مثل پدیده‌های طبیعی دارای وجود مستقل و قانون‌مندند. کار دانشمند اجتماعی، کشف قوانین حاکم بر آن است. به همین دلیل، از آن به رهیافت قانون بنیاد تعبیر می‌شود که بر تحقیق روش‌مند، نظام‌مند و براساس اصول دقیق علمی در علوم طبیعی تأکید می‌ورزد.^{۲۷}

نظریه کارکردگرایی

با توجه به مطالب فوق، اینک نظریه کارکردگرایی بررسی می‌شود، کارکردگرایی دارای مدعیات مهمی درباره ماهیت جامعه است که آن را از سایر نظریات اجتماعی متمایز می‌سازند. مهم‌ترین گزاره‌های کارکردگرایی نسبت به ماهیت جامعه عبارتند از:

توجیه نظم

مهم‌ترین گزاره کارکردگرایی نسبت به ماهیت جامعه، تلاش در جهت حفظ و توجیه نظم در مقابل ایجاد تغییر و دگرگونی در جامعه است. تلاش برای دست‌یابی به نظم، به معنی کشف‌ساز

و کارهایی است که رفتار را از حالت انفعالی بیرون می‌آورد و زمینه را برای قابل پیش بینی ساختن رفتارهایی که در اثر تضاد اجتماعی یا به علت خلاقیت‌های فردی پدید می‌آیند، فراهم می‌کند. این کار، از طریق یافتن «ساخت‌های اجتماعی» یا راه حل‌هایی میسر است که در مسیر رفتارهای اجتماعی کنترل نشده مانع ایجاد می‌نمایند و آنها را به اطاعت از الگوهای نهادینه ملزم می‌دارند. برای انجام این امر لازم است که بعضی از ابعاد رفتار ثابت در نظر گرفته شود و جهان اجتماعی نیز باید از اجزای مستحکمی ساخته شده باشد که هر یک دارای حدودی مشخص بوده و حدود دیگری را نیز تعیین می‌کند.^{۲۸} این یکی از مشابهت‌های کارکردگرایی و نظریه افلاطون است؛ زیرا هر دو نظم اجتماعی را به مثابه ارزش اخلاقی تلقی نموده و در تلاش‌اند تا نظم اجتماعی را حفظ و برای آن پشتوانه ارزشی پیدا نمایند. این دو دیدگاه، به جای توجه به مسئله آزادی، برابری و یا خوشبختی انسان، به برقراری نظم توجه نموده که این امر به عقیده هر دو از طریق هم‌نوایی با ارزش‌های اجتماعی مشترک حاصل می‌گردد؛ زیرا ارزش‌های مشترک اخلاقی در ایجاد نظم نقش دارند. از این‌رو، جامعه‌پذیری و آموزش یکسان اهمیت می‌یابد؛ زیرا هر دو دیدگاه بر این باورند که ارزش‌ها واجد خصلت انتقالی‌اند تا تکوینی. لذا از طریق روش‌های بیرونی مناسب باید درونی گردد. از نظر کارکردگرایان این منشأ بیرونی جامعه، فرهنگ و از نظر افلاطون همان صورت مثالی است. این دو دیدگاه، ارزش‌ها را خارجی و فراتر از جهانی می‌بینند که بر آن نقش می‌افکنند. در نتیجه، هیچ وقت به منشأ ارزش‌ها، نحوه توسعه و تغییر آن توجه ندارند. به عقیده هر دو دیدگاه ارزش‌ها فرا بشری‌اند و با منشأ خارجی افراد را کنترل می‌کنند. در نتیجه، هر دو نظریه مدعی هستند که انسان ذاتاً نمی‌تواند خود را کنترل نماید و به وجود کنترل‌کننده‌های خارجی و برتر از خود به منظور حفظ نظم اجتماعی نیازمند است. در هیچ یک از دو دیدگاه، انسان مبنای سنجش نیست، بلکه در دیدگاه افلاطون خداوند و در کارکردگرایی جامعه مبنای سنجش است؛ چون خالق ارزش‌ها هستند.^{۲۹} در نتیجه، کجروی در هر دو دیدگاه به معنی عدم همسویی با ارزش‌های اخلاقی مشترک می‌باشد.^{۳۰} از نظر کارکردگرایان معاصر، «عدم تعادل نظام» به مثابه مهم‌ترین مصداق کجروی هنگامی فعلیت می‌یابد که افراد در انجام وظایف‌شان کوتاهی نمایند و انتظارات دیگران را بر اساس ارزش‌های فرهنگ‌شان برآورده نسازند.^{۳۱}

مخالفت با انتقاد بنیادی و تغییرات اساسی

گزاره دیگر نظریه کارکردگرایی پرهیز از هرگونه انتقاد جدی از وضعیت موجود و تلاش در جهت تغییرات بنیادی در جامعه است. راز این امر در این است که کارکردگرایان معتقدند نظام‌های اجتماعی دارای نیازها و ضرورت‌های کارکردی هستند که همه آنها مانند مُثُل

افلاطون کلی و جاودانه‌اند. نیازها و ضرورت‌های جهان شمول از یک‌سو، می‌تواند معیاری برای انتقاد فراهم نماید؛ زیرا فرض بر این است که جوامع در صورتی که قدرت تأمین آنها را نداشته باشند، دچار بحران خواهند شد. از سوی دیگر، چون ضرورت‌های کارکردی جهانی و دایمی هستند، همیشه وجود آنها برای حفظ ثبات در جوامع ضروری و توجیه‌گر سلسله مراتب وضعیت موجود و مانع در راه تحول محسوب می‌شوند. با در نظر گرفتن مجموعه‌ای از ضرورت‌های جهان شمول برای هر جامعه، فرض اولیه کارکردگرایی این است که حتی در صورت احتیاج جوامع به اصلاح، ابعاد بسیار مهم و تغییرناپذیری وجود دارند که پذیرش آنها از سوی افراد الزامی است. در حالی که، نظریه کارکردگرایی دارای ابعاد انتقادی و توجیهی وضع موجود است. اما این ابعاد، در عین حال بازدارنده یکدیگرند. این خصلت کارکردگرایی با این نظریه مثل افلاطون مشابهت دارد که به عقیده وی به موازات صورت‌های مثالی همواره نهادهای اجتماعی وجود دارد. ولی در صورتی که نهادهای اجتماعی به صورت کامل با صورت‌های مثالی تطابق نیابند، صورت‌های فاسد آن تحقق می‌یابند که در این صورت، با پذیرش ذات و جوهر نهادهای اجتماعی زمینه برای نقد از اشکال خاص آن فراهم می‌شود. از این طریق است که نظریه افلاطون با اینکه خود را نظریه بی‌طرف و عام در نظم اجتماعی معرفی می‌کند، نوع خاصی نابرابری اجتماعی را مفروض می‌انگارد.^{۳۲} به این شیوه، نظریه افلاطون و کارکردگرایی، زمینه مشابهی را برای تعهدات ایدئولوژیک فراهم می‌سازند. یکی از آنها این است که نظریه پرداز باید خصوصیات مشخص یا از نظر صورت‌های کامل مطلوب و یا از نظر ضرورت‌های جهان شمول ارائه دهد. دیگر اینکه این دو مدل، بر حفظ ثبات، نظم اجتماعی و بر نیازها و فنون حفظ نظم اجتماعی تأکید دارند و به پایداری نظام بیش از رشد و تحول آن توجه نموده‌اند؛ زیرا در نظریه افلاطون مثل ابدی و غیرقابل تغییر می‌باشد و در کارکردگرایی مفهوم کارکرد و ضرورت‌های کارکردی به ضرورت‌های ثبات اجتماعی و نه ضرورت‌های تحول تأکید دارند.^{۳۳}

تشبیه جامعه به اندام

اندیشه افلاطون و مدل کارکردی، مدلی مبتنی بر تمثیل ارگانسیم است.^{۳۴} این تمثیل، مستلزم پیش فرض‌های زیر است که بنیان و اساس کارکردگرایی را نسبت به ماهیت جامعه شکل می‌دهند:

الف. تلقی جامعه به مثابه نظام: مدل کارکردی در پی یافتن منطق عمومی در جامعه انسانی است. مطابق این دیدگاه، جامعه به عنوان نظام و یا کل مرکب از اجزاء تلقی می‌شود که در اکثر موارد این گونه نظام‌ها دارای نیازها و ضرورت‌هایی تلقی می‌شوند که می‌بایست برآورده شوند تا

بقا را تضمین نمایند و اجزای تشکیل دهنده آن در این مسیر عمل می‌نمایند.^{۳۵} تلقی نظام‌مند و کل گرایانه‌ای جامعه است که در حقیقت ما را به سوی نوعی ساختارگرایی هدایت می‌کند.

ب. وابستگی متقابل اجزای نظام: پیوستگی و وابستگی متقابل اجزاء نظام، یکی از فرضیه‌های زمینه‌ای در الگوی کارکردگرایی است. مفهوم پیوستگی به نوعی پیوند مستقیم و محسوس میان اجزا و عناصر مختلف نظام به مثابه یک کل اشاره دارد؛ پیوندی که در محیط‌های بیولوژیک کاملاً آشکار است. مفهوم وابستگی در این گزاره به معنای تابعیت متقابل است؛ یعنی هر جزء به جزء دیگر وابسته است و از تغییر آن تأثیر می‌پذیرد. اما تأثیرپذیری به یک گونه و به یک شدت انجام نمی‌گیرد.^{۳۶} مفهوم «وابستگی متقابل» با اندیشه جبرگرایی، که از طریق پذیرش تفوق بعضی عوامل اجتماعی مطرح می‌شود، مغایرت دارد؛ زیرا فرض بر این است که تغییرات در هر جزء نظام، بر سایر اجزاء آن نیز اثر می‌گذارند.^{۳۷} علاوه بر این، حقیقتاً مفهوم «وابستگی متقابل» با «استقلال کارکردی» اجزاء نیز در تعارض است؛ زیرا مفهوم وابستگی متقابل به وجود اجزاء برای کل و استقلال کارکردی به وجود آنها برای خودش به طور استقلالی دلالت دارند.^{۳۸} محصول دو خصلت پیشین، یکپارچگی نظام به معنی میزان سازگاری متقابل اجزاء نظام با یکدیگر است؛ زیرا کل یکپارچه، کلی است که تمام واحدهای ساختی در آن دست کم با حداقلی از سازگاری متقابل با یکدیگر هماهنگ باشند که این حالت از طریق اثرهای یک جز بر اجزاء دیگر حاصل می‌شود. به طور کلی، اجزاء با دوام در نظام‌های اجتماعی آثاری دارند که به عمل کردن اجزای دیگر کمک می‌نمایند و در بقاء کل سهیم‌اند.^{۳۹} یکپارچگی به مثابه فرضیه‌ای متافیزیکی، مهم‌ترین خصلت زنده جهان است؛ زیرا در آن اجزاء تنها از طریق ارتباط با کل معنا و اهمیت خود را به دست می‌آورند.^{۴۰}

ج. سلطه رابطه کارکردی میان اجزاء: تمثیل جامعه به ارگانسیم، بیانگر این مطلب است که رابطه عناصر تشکیل دهنده ساختار اجتماعی با همدیگر و با کل جامعه از نوع رابطه کارکردی است که در تحلیل این اجزاء، کارکرد آنها در تأمین نیازهای نظام در کانون توجه قرار می‌گیرد.^{۴۱} نتیجه این سخن، این است که تمام موجودیت یا حرکت اجزاء و کل، منطقی است و به غایتی مشخص می‌رسند.^{۴۲}

د. وحدت کارکردی: کارکردگرایی بر این باور است که پدیده‌های اجتماعی طبق بیان کارکردگرایی جدید، همه رویه‌ها و باورداشت‌های فرهنگی و اجتماعی الگومند و یا معیارین دارای کارکرد بوده و برای بهترین منظور به وجود آمده‌اند و می‌بایست از طریق کارکردهای آنها بررسی شوند. به همین دلیل، کارکردگرایان علت وجود بعضی از الگوهای اجتماعی به ظاهر بی‌کارکرد را از طریق کارکردهای مخفی و پنهان آنها توجیه می‌کنند.^{۴۳} این پیش فرض، شبیه

این اندیشه افلاطون است که وی با حکیم دانستن خداوند، معتقد است تمام موجودات حتی کوچک‌ترین اشیا در کل جهان از جمله جهان اجتماعی به خاطر کارکردهای خاص شان نسبت به نظام ارگانیک جهان خلق شده‌اند. گرچه افلاطون با طرح نظریه مُثُل، کارکردگرایی غایت شناسانه اولیه خود را تعدیل نمود، ولی به اصل آن پایبند ماند.^{۴۴} چنانکه از نظر افلاطون بعضی چیزها در جهان به بهترین شکل ممکن وجود ندارند، کارکردگرایان نیز معتقدند الگوهای اجتماعی را نمی‌توان تنها بر مبنای کارکردهای مثبت آن بررسی کرد، بلکه باید به کارکردهای منفی آن توجه نمود که در نتیجه از بعد فاسد برخوردار است.^{۴۵} البته این اصل، نوعی وابستگی ارگانیک میان کارکردها را نیز نشان می‌دهد که از طریق مکانیسم‌های عمومی پیوند به وجود می‌آیند؛ یعنی هر کارکردی در یک اندام متمرکز نیست، بلکه به نوعی در اندام‌های دیگر نیز جریان دارد و هر یک از کارکردها به نوعی کارکردهای دیگر همان کل را نیز در خود درونی کرده و آنها را در حرکت خود دخالت می‌دهند.^{۴۶}

ه. **عمومیت کارکردی:** مطابق این اصل همه صورت‌های فرهنگی و اجتماعی معیارین و ساختارها دارای کارکرد مثبت‌اند.^{۴۷} شبیه این اصل در اندیشه افلاطون نیز وجود دارد. چنانکه افلاطون هستی واقعی را از اشیا منفی و پست سلب می‌نماید. از نظر کارکردگرایان نیز پدیده‌های فاقد کارکرد یا کارکرد منفی به مثابه پلیدی‌های اجتماعی وجودشان قابلیت بقاء ندارند؛ زیرا در تأمین نیازها یا همنوایی با ضرورت‌های نظام موفق نیستند.^{۴۸} در نتیجه، تمام پدیده‌های اجتماعی تا زمانی وجود دارند که دارای کارکرد مثبت باشند و در صورت از دست دادن آن از بین می‌روند و کسوت وجود از تن آنها خلع می‌گردد.

ز. **ضرورت کارکردی:** مطابق این اصل، هر امر اجتماعی دارای کارکرد منحصر به فرد است که هیچ امر غیر هم سنخ نمی‌تواند بدیل آن واقع شود. به دیگر بیان، این گزاره گویای آن است که موجودیت کارکردها گویای وجود یک غایت و وجود این غایت گویای ضرورت وجود آن کارکردها و در نهایت آن عناصر است.^{۴۹} البته این اصل مورد اعتراض شدید قرار گرفته است.

تعادل اجتماعی

تعادل اجتماعی یکی از گزاره‌های اساسی نظریه کارکردگرایی است. محتوای این پیش‌گزاره این است که نظام اجتماعی به صورت خودکار به منظور تأمین نیازهای خود، دست‌خوش تغییرات تکاملی می‌گردد و تعادل غایتی است که یک نظام به سمت آن در حرکت است.^{۵۰} ریشه این باور بر این پیش‌فرض اساسی استوار است که کارکردگرایان مانند افلاطون جهان را به خوب و بد تقسیم می‌نمایند. طبق نظر افلاطون و کارکردگرایی پلیدی و بدی واقعی نیستند. به همین دلیل، خوب و بد را از هم تفکیک نموده و هر کدام را به حوزه خاصی نسبت می‌دهند؛ زیرا

انتساب دو امر متضاد به یک واقعیت امکان پذیر نیست. از نظر افلاطون منشأ پلیدی و بدی جهان و انسان و منشأ خوبی و نیکویی خداوند و صورت‌های ابدی هستند. به این ترتیب، افلاطون در پی تأیید نیکی‌های ماورایی و نفی فساد و بی‌نظمی این جهان است. ولی کارکردگرایی با نادیده انگاشتن امور ماورایی، خوبی و نیکی را از جمله خصایص ذاتی جهان اجتماعی قلمداد نموده، پلیدی و بدی را به انسان نسبت می‌دهد. مطابق این دیدگاه اگر نظام اجتماعی به حال خود رها شود، به طور طبیعی به طرف بی‌نظمی و اغتشاش حرکت نمی‌کند، بلکه از تعادلی پایدار برخوردار است که تا ابد ادامه دارد و به سمت تأمین نیازهای خود در حرکت است؛ زیرا جامعه در اینجا مانند خداوند پنهان است که همه تحولات را کنترل و مدیریت می‌کند. کارکردگرایی تمام خصایص فانی را که افلاطون به مطلق ماده نسبت می‌داد به انسان نسبت می‌دهد. انسان کارکردگرایی فقط در صورتی خوب و واقعی است که تحت تأثیر نیروهای برتر از خودش قرار داشته و از آنها انباشته شده باشد. در غیر این صورت، موجود بی‌نظم و یا پر از اغتشاش می‌باشد و یا اینکه اصولاً درونی خالی دارد.^{۵۱}

اعتقاد به نظام سلسله مراتبی

کارکردگراها مانند افلاطون با تقسیم انسان‌ها به فرمانده و فرمانبر، از یک نظام قشربندی دائمی حمایت می‌کند. این اندیشه نیز در تصویر ارگانسیمی ریشه دارد. از جمله کارکردهای تصویر ارگانسیمی این است که نظام تقسیم کاری را نهادینه می‌سازد که در قالب آن، به طور طبیعی عده‌ای فرمانده و عده‌ای فرمانبر هستند؛ زیرا فرض بر این است که این نوع نظام اجتماعی دائماً مفید و غیرقابل تغییر می‌باشد. آنچه موجب شده که این نظام خصلت ایدئولوژیک به خود بگیرد این است که آنها نه تنها از کارکرد داشتن نظام قشربندی در یک زمان و مکان خاص حمایت می‌کنند، بلکه به ضرورت جهانی، شکلی از نظام قشربندی تأکید دارد. کسی که از دوام و همیشگی یک نظام سخن می‌راند، احتمال دارد که از یک فرضیه زمینه‌ای و یا یک اعتقاد متافیزیکی سخن گوید که قبل از طرح بحث خاص در ذهن او حضور داشته است.^{۵۲}

اصول و روش تبیین کارکرد گرایی

کارکردگرایی دارای اصولی است که بر اساس آن به تبیین پدیده‌های اجتماعی مبادرت می‌ورزد. چنانکه گفته شد، کارکردگرایی بر دو اصل «اصالت کل» و «اصالت سودمندی» استوار می‌باشد. مطابق اصل نخست جامعه به عنوان یک کل دارای اجزایی است که در ایجاد و بقا آن سهیم‌اند. بدین‌سان کارکردگرایی از تقلیل پدیده‌های اجتماعی به کوچک‌ترین اجزاء سازنده آن اجتناب می‌ورزد و در تلاش است تا ماهیت درهم تافته، زنده و متقابلاً سازگار یک نظام

اجتماعی را در کلیت شان فهم نماید. این امر التزاماً وحدت را در اجزاء بازشناسی می‌نماید که بر مقیاس آن اجزاء و کل در هم تنیده شده و هویت واحد را به وجود می‌آورند.^{۵۳} این اصل، چنانکه گفته شد، ریشه در اندیشه افلاطون دارد و به اعتقاد بسیاری، وی اولین فردی است که تحلیل کل نگر را در عرصه اجتماع وارد نمود.^{۵۴}

مطابق اصل سودمندی پدیده‌های اجتماعی باید دارای نوعی تأثیرگذاری باشند و نیازی از نیازهای جامعه خود را تأمین نمایند. فلسفه وجودی آنها به کارکرد آنها در بقای جامعه بستگی دارد. همین اصل، کارکردگرایی را با ضرورت کارکردی پیوند می‌دهد.^{۵۵} چنانکه بیان شد، مکتب اصالت فایده و فرهنگ سودمندی مهم‌ترین بنیان این اصل کارکردگرایی است. مفهوم سودمندی در جامعه‌شناسی، نخست با پوزیتویست‌هایی مانند سن سیمون و کنت و سپس با اندک تغییر در اندیشه مکتب تضاد راه یافته و آنگاه از طریق آثار دورکیم توسعه یافت و سپس با کارکردگرایی مدرن ادغام گردیده و به یک الگوی فکری تبدیل شد. به همین دلیل واژه «کارکرد» اصطلاحی کلی بود که به صورت غیرمستقیم، به سودمندی همه چیزها از جمله روابط اجتماعی، رفتارها و اعتقادات دلالت داشت.^{۵۶}

مطابق دو اصل فوق، تبیین کارکردی به دنبال کشف آثار مؤثر در تداوم و بقاء پدیده‌های اجتماعی است؛ یعنی تبیین کارکردی وجود و بقاء نهاد یا عمل (m) اجتماعی را به مثابه مبین از طریق قرار دادن آن، در متن نظامی متفاعل خود مختار و خود تنظیم کننده و بر اساس سودمندی آن () برای کل نظام اجتماعی و یا یکی از نظام‌های تابع آن (p)، تبیین می‌کند.^{۵۷} بنابراین، تبیین کارکردی به سه مدعای کوچک‌تر در باب بقای خصیصه، نقش علی m و تاریخ علی _ تجزیه می‌شود:

۱. m در p باقی است؛

۲. استعداد تولید _ در p را دارد؛

۳. m در p باقی است؛ چون مستعد تولید _ است.

مطابق مدعای نخست m شیء یا خصیصه پایدار در p است. البته همراه با این فرض مبنایی، که خصیصه فاقد تبیین علی از طریق فرایندهای پریشان تحول اجتماعی حذف می‌شود. مطابق مدعای دوم m واجد نقش علی است، به ویژه اینکه مستعد ایجاد نقش پاره‌ای از آثار است. بر اساس مدعای سوم، علت پایداری m در گرو استعداد آن برای ایجاد _ در آینده p است. مطابق مدعای تاریخ علی اگر _ خدمتی باشد که m در جامعه p می‌گذارد، پس: استعداد m برای ایجاد _ موجب بقای m در p خواهد بود. در نتیجه، اگر استعداد m برای ایجاد _ زایل شود، نوسانات پریشان حیات اجتماعی، عمل m را تحلیل خواهد برد و لذا m در p نا پدید خواهد شد.^{۵۸}

۲. ارزیابی نظریه کارکردگرایی

انتقادات مربوط به کارآمدی و یا ناکارآمدی یک نظریه در محیط‌های دیگر، به دو بعد پیش‌فرض‌ها و ساختار یک نظریه وابسته است. کارآمدی یک نظریه گاه ممکن است از این جهت مورد اشکال قرار گیرد که پیش‌فرض‌های آن با بنیان‌های فرهنگی جامعه مورد استفاده همسو نباشد. گاه ممکن است از نظر صوری و ساختاری مورد اشکال قرار گیرد. ارتباط این دو سطح نیز دو سویه است؛ یعنی اشکالات بعد ساختاری موجب ایجاد شکاف، تضاد و عدم هماهنگی میان نظریه و زیربنایی آن می‌گردد و از این طریق، پیش‌فرض‌ها دستخوش تحول می‌شود. کاستی‌های زیربنایی ناشی از شکاف‌های وسیع اجتماعی و فرهنگی شده و نظریه را بی‌ربط، ناکارآمد، پوچ، غیرجالب و حتی نادرست جلوه می‌دهد.^{۵۹}

با توجه به مطالب فوق و با توجه به رابطه نظریه با پیش‌فرض‌های آن، به خوبی روشن می‌شود که نظریه کارکردگرایی رایج، در جوامع دینی به ویژه جامعه اسلامی ما، به دلیل تغایر زیربنایی آن با مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی دینی با ناکارآمدی جدی مواجه است. طبیعی است که از منظر روش‌شناختی دچار ناهم‌سویی و ناکارآمدی باشد. چنانکه قدرت تبیین‌گری نظریه کارکرد گرایی در آن دسته از جوامع غربی، که طبقه بورژوازی در آن شکل نگرفته با چالش مواجه بوده است، در جوامع دینی نیز با این چالش مواجه است. نظریه مذکور نمی‌تواند به صورت درستی و تمام و کمال پدیده‌های اجتماعی ما را متناسب با شرایط اجتماعی و دینی ما تبیین نماید؛ زیرا این نظریه در یک محیط فرهنگی کاملاً متفاوت با محیط فرهنگی جوامع دینی شکل گرفته است و از همان منظر نیز به توصیف و تبیین مسایل بهنجار و نابهنجار اجتماعی مبادرت می‌ورزد. به همین دلیل ممکن است برخی پدیده‌های اجتماعی مطابق فرهنگ دینی جامعه ما، بهنجار محسوب شود، اما مطابق این نظریه نابهنجار قلمداد شود و یا به عکس؛ یعنی گاه نیز اتفاق می‌افتد که این نظریات در جوامع غیربومی، عکس خودش عمل نماید.

بنابراین، نظریه کارکردگرایی مانند دیگر نظریات غیربومی تنها در دو صورت در جوامع دینی ما کارآمد خواهند بود: اول اینکه، بنیان‌های فرهنگی جامعه دینی ما را تغییر داده و با بنیان‌های فرهنگی خود همسو شوند. به همین دلیل است که یک نظریه‌ای که در جامعه خودش محافظه کار است، ممکن است در جامعه دیگر به صورت رادیکال عمل کند و به دنبال تغییر باشد. دوم اینکه، در پیش‌فرض‌های اصلی نظریه تغییر ایجاد شود و نظریه مطابق با فرهنگ جوامع دینی ما بازسازی شود. به بیان دیگر، نظریه بومی سازی شده، پس از بازشناسی، نظریه‌ای دیگر تولید شود. در غیر این صورت، این نظریه و نظریات مشابه آن در جوامع ما ناکارآمد خواهند بود، بلکه به کارگیری آن به زیان جامعه ما و یا هر جامعه دیگر مقصد ختم می‌شود.

با توجه به مطالب فوق و به منظور روشن شدن تفاوت فرهنگی جامعه ما با زادگاه نظریه کارکردگرایی، به اختصار به مهم‌ترین اشکالات نظریه کارکردگرایی می‌پردازیم. توجه به اشکالات زیر، به خصوص اشکالات زیر ساختی این نظریه نشان می‌دهد که بین پیش‌فرض‌های این نظریه و فرهنگ دینی ما تفاوت ماهوی وجود دارد. اگر این نظریه بدون اصلاح و یا بومی‌سازی، مبنای تحلیل پدیده‌های اجتماعی در جامعه ما قرار گیرد، نه تنها عملاً قادر به تحلیل پدیده‌های اجتماعی ما نخواهد بود، بلکه آسیب بزرگی به فرهنگ و جامعه دینی ما وارد خواهد ساخت.

اشکالات پیش‌فرض‌های کارکردگرایی

پیش‌فرض‌های اساسی کارکردگرایی دارای اشکالاتی است که به برخی آنها به اختصار اشاره می‌شود. این اشکالات عبارتند از:

۱. اشکالات هستی‌شناختی

گفته شد کارکردگرایی از جهت هستی‌شناسی دارای دو خصوصیت است: نخست اینکه، هستی را به هستی مادی محدود نموده است و دیگر اینکه میان جهان انسانی و جهان طبیعی تفاوتی قایل نیست. اشکال نخست، مبنای هستی‌شناختی کارکردگرایی این است که جهان مادی بخش از هستی را تشکیل می‌دهد. در نتیجه، اگر کارکردی لحاظ شود باید در ارتباط با کل عالم هستی مورد توجه قرار بگیرد. چنان‌که به عقیده علامه طباطبایی جهان هستی به مثابه یک نظام ارگانیسمی است و هدف این نظام حرکت به سمت خداوند و رسیدن به اوست و تمام عناصر این نظام در این مسیر از کارکرد خاصی برخوردارند، به طوری که انحراف و اختلال در یک جزء نظام، به ویژه اجزای برجسته آن فساد و اختلال در سایر اجزاء را نیز در پی دارد. در نتیجه، نظام را به اختلال می‌کشاند. در چنین حالتی، اگر جزء فاسد به خودی خود و یا به کمک دیگر اجزاء به حالت تعادل برگشت، حالت رفاهی قبل از انحراف هم بر می‌گردد. ولی اگر به انحراف و کجرویشان ادامه داد، اینجاست که همهٔ اسباب جهان علیه او قیام نموده، و جزء مزبور را نابود می‌سازند.^{۶۰} روشن است کسی که این دید را نسبت به هستی داشته باشد، تلقی او نسبت به جامعه و عالم انسانی نیز متفاوت است. اشکال دوم هستی‌شناختی کارکردگرایی این است که، نگاه ماده‌گرایانه طبیعت‌گرایانه به واقعیت اجتماعی دارد. حال آنکه چنین نیست. واقعیت اجتماعی از سنخ معنا است نه ماده.^{۶۱}

۲. اشکالات انسان‌شناختی

اولین و مهم‌ترین اشکال انسان‌شناختی کارکردگرایی نگاه جبر انگاری آن به انسان است. ریشه این نوع نگاه نفی اقتضات فطری انسان است. ولی بر خلاف نظریه کارکردگرایی انسان دارای

فطرتی است که حقیقت وی را تشکیل می‌دهد. بنابر اصل فطرت، خواسته‌های ذاتی انسان و خصوصیات روانی وی بر ساختارهای اجتماعی تقدم دارد.^{۶۲} برخلاف دیدگاه کارکردگرایان، علت‌مندی و قانون‌مندی جامعه و تاریخ با آزادی انسان هیچ گونه مغایرتی ندارد.^{۶۳} مطابق دیدگاه درست، انسان نه تنها محیط طبیعی، اجتماعی و تاریخ انسان را مجبور نمی‌سازد، بلکه انسان در مقابل سرنوشت و سرشت نیز آزاد است. این آزادی در پی رشد شناخت و آگاهی انسان افزایش می‌یابد.^{۶۴} اعتقاد به آزادی انسان سبب می‌شود که در تبیین واقعیت‌های اجتماعی به انسان نیز توجه شود؛ زیرا این انسان است که با رفتار اختیاری خود سرنوشت کل جامعه را دست خوش تحول و تغییر می‌سازد. اشکال دیگری نظریه کارکردگرایي این است که، بعد روحانی انسان و خواسته‌های مرتبط با آن را نادیده می‌انگارد. این امر سبب می‌شود که شناخت واقعی از انسان حاصل نشود و در نتیجه، رفتارهای او نیز به درستی تبیین نگردد.

در نظریه کارکردگرایي انسان ذاتاً موجود ارضا ناپذیر است و برای جلوگیری آن به نظام کنترلی اخلاقی تمسک نموده است. بر فرض قبول فرض مذکور، کارکردگرایي نمی‌تواند با نظام اخلاقی جلو غریزه ارضا ناپذیری انسان را بگیرد و جامعه را کنترل نماید؛ زیرا انسان‌ها در صورتی بوسیله نظام اخلاقی از خواسته‌های مجذوب خودش دست برمی‌دارد که به بی‌طرفی کامل قواعد اخلاقی اعتقاد داشته باشند. در نظریه کارکردگرایي تدوین چنین نظامی ممکن نیست؛ زیرا تدوین چنین نظامی تنها از طریق وحی ممکن است که طرفداران نظریه کارکردگرایي بدان اعتقاد ندارند.

۳. اشکالات معرفت‌شناختی

برخلاف دیدگاه کارکردگرایي، ابزار شناخت منحصر به حس نیست، بلکه حس، عقل و وحی مهم‌ترین ابزارهای شناخت عالم است. بسته به مورد هر کدام از ابزارهای فوق در تبیین واقعیت‌های اجتماعی استفاده می‌شود. علاوه بر این، معرفت اثباتی از جهات متعدد دیگر نیز مورد انتقادات جدی قرار گرفته است، به گونه‌ای که موقعیت اولیه شان را از دست داده است. در این نوشتار، تنها به نقد متافیزیکی این نظام معرفتی اشاره می‌شود. معرفت اثباتی علی‌رغم مدعای خودش، که با هرگونه امر متافیزیکی و معنا و مضمون حاکی از غیب مخالفت می‌نمود، ولی خودش شدیداً گرفتار امر متافیزیکی شد به گونه‌ای که خطرشان کمتر از خطر اندیشه قدسی، که در رأس مبارزه او قرار داشت نبود. یکی از محققان، نقدهای راجع به بعد متافیزیکی اندیشه اثباتی را چنین بیان نموده است: ۱. نقد شیوه واقع‌گرایانه در مطالعه پدیده‌های اجتماعی غیر محسوس؛ ۲. نقد متافیزیکی بودن جامعه‌شناسی در مطالعه جوامع ابتدایی و شکل‌گیری نهادها؛ ۳. نقد رویه متافیزیکی جامعه‌شناسی در تفسیر پیشرفت جوامع بشری.^{۶۵}

علاوه بر این، بر خلاف دیدگاه کارکردگرایان، معرفت محصور به دانش اثباتی نیست، بلکه دانش و حیانی و عقلانی نیز واجد اعتبار معرفت‌شناختی است.^{۶۶}

۴. اشکالات روش‌شناختی

با توجه به اشکالات سه محور فوق، نواقص روش‌شناختی کارکردگرایی نیز روشن خواهد شد. نخستین نقص روش کارکردگرایی تقلیل روش‌شناختی است؛ یعنی روش شناخت عالم را به روش اثباتی منحصر نموده است. حال آنکه به دلیل پذیرفتن ابزارهای سه‌گانه معرفت در تبیین واقعیت‌های اجتماعی و انسانی نیز باید از روش‌های نقلی، عقلی و تجربی استفاده شود. دلیل استفاده از روش‌های مذکور این است که در عالم انسانی قوانینی وجود دارد که برخی آنها با علم و برخی آنها با عقل و برخی آنها تنها با وحی قابل درک است. اشکال دوم روش‌شناختی کارکردگرایی این است که، آنها سعی می‌کنند تا رفتار انسان را براساس قوانین بر گرفته از خواسته‌های مادی و بعد فیزیکی انسان تبیین نمایند. لازمه این کار تقلیل ساحت‌های متعالی وجود انسان به بعد مادی وی است. حال آنکه عکس قضیه درست است؛ یعنی باید رفتارهای فیزیکی انسان بر اساس خواسته‌ها و ابعاد متعالی انسان تبیین و تحلیل شود.

در ذیل همین اشکال، می‌توان اشکالات دیگری را نیز نام برد که به روش کاربردی این دیدگاه مربوط می‌شود، نه روش مبنای آن. نخستین اشکال روش کاربردی این دیدگاه در این است که مدعی سطحی از تحقیق علمی است که در جامعه‌شناسی وجود ندارد؛ یعنی کارکردگرایی مدعی است که می‌تواند نظریه‌ای فراگیری را ارائه نماید که از قدرت تبیین‌گری در تمام جوامع برخوردار است. حال آنکه چنین مدعا در جامعه‌شناسی اثبات نشده است. اشکال دوم اینکه، روش‌های کارآمدی برای آزمون فرضیات این دیدگاه وجود ندارد و مفروضات مطرح شده در این دیدگاه قابل آزمون نیستند. برای مثال، از هیچ طریقی نمی‌توان میزان اثرگذاری یک خرده نظام را بر کل و سایر اجزای آن مورد سنجش قرار داد. انتقاد سوم روش‌شناختی کارکردگرایی این است که، این نظریه کار تحلیل تطبیقی را دشوار می‌سازد؛ زیرا مطابق با این دیدگاه اجزای یک نظام تنها در ارتباط با نظام اجتماعی خودش قابل فهم است و با عنصر مشابه آن در نظام دیگر قابل مقایسه نیست. اشکال چهارم این دیدگاه این است که، از مفاهیم مبهم مانند کارکرد، نظام و ساخت استفاده نموده است.^{۶۷}

با توجه به اشکالات پیش‌فرض‌های کارکردگرایی و مغایرت آنها با نظام فرهنگی ما می‌توان گفت که کارکردگرایی معهود قدرت تبیین مسایل اجتماعی ما را ندارد، مگر اینکه در قدم نخست در نظام فرهنگی ما تغییر ایجاد نموده و آن را با خود همسو سازد. چنانکه در ذات، گاه خودش با شکل‌گیری فرهنگ جدید، قدرت تبیین‌گری کارکردگرایی نیز دچار قبض و بسط شد و نظریه‌های جدید شکل گرفت.^{۶۸}

اشکالات نظریه کارکرد گرایی

مهم ترین اشکالات نظریه کارکرد گرایی عبارتند از:

۱. اشکالات ذاتی

توجه کارکرد گرایی به ساختارهای اجتماعی ایستا و هماهنگ، سبب غفلت این دیدگاه از پرداختن به «تاریخ»، «دگرگونی اجتماعی» و «تضاد» شده است. انتقاد اولی به ناتوانی کارکرد گرایی در پرداختن به گذشته و انتقاد دومی به عدم قابلیت این رهیافت در پرداختن به فرایند دگرگونی اجتماعی معاصر و تضادهای موجود در جامعه اشاره دارد. انتقادهای ذاتی از دو جهت بنیادی پرده بر می دارند: نخست، تأکید تنگ بینانه‌ای کارکرد گرایی ساختاری از بررسی بسیاری از قضایا و جنبه‌های مهم جهان اجتماعی ممانعت می نماید. دوم، همین تأکید سبب شده که این نظریه کسوت محافظه کارانه را در تن نماید و به نفع طبقه خاص عمل نماید.^{۶۹}

۲. اشکالات منطقی

نخستین اشکال منطقی کارکرد گرایی ساختاری، خصلت غایت انگاری ناموجه آن است. غایت انگاری ناموجه به معنی تبیین وجود یک پدیده بر اساس فواید و کارکرد آشکار قصد نشده و یا کارکرد پنهان آن نسبت به کل نظام است، بدون آنکه از شواهد تجربی کافی برخوردار باشد، و در آن معلول به جای علت قرار می گیرد. بدین سان، هر تبیین غیرغایت شناسانه غیرکارکرد گرایی است.^{۷۰} اشکال منطقی دوم این مدل، خصلت «همانگویی آن» است، استدلال همان گویانه، استدلالی است که در آن نتیجه قضیه، چیزی جز بیان دو باره همان مقدمات نیست. در کارکرد گرایی این استدلال چرخه‌ای غالباً به صورت تعریف کل بر حسب اجزاء و تعریف اجزاء بر حسب کل مطرح می شود. بدین سان، نظام اجتماعی از طریق لحاظ ارتباط میان اجزایی سازنده‌ای نظام و اجزاء نظام نیز از طریق جایگاهی که در نظام اجتماعی گسترده تر دارند، مشخص می شوند. به همین جهت، چرخش دوری در حقیقت هیچکدام از آنها تعریف نشده است.^{۷۱}

۳. تقلیل‌های کارکرد گراییانه

با توجه به اصول و روش تبیین کارکرد گرایی از پدیده‌های اجتماعی، چندین نوع تقلیل صورت می گیرد که هر کدام آسیب‌های جدی را نسبت به این نظریه در پی دارد. این تقلیل‌ها عبارتند از:

الف. نادیده انگاشتن ذات پدیده: تبیین کارکرد گرایی با تأثیرپذیری از فرهنگ اصالت فایده به نتیجه و دست آوردهای واقعیت اجتماعی بیش از ذات و ماهیت آن نظر دارد.^{۷۲}

ب. نادیده انگاشتن اهداف و کارکردهای مقصود پدیده: دومین تقلیل این است که در تبیین کارکرد گرایی، به اهداف و کارکردهایی که خود پدیده بیان نموده توجه نمی شود، بلکه به

کارکردهای پنهان و غیرمقصود آن بیشتر اهمیت داده می‌شود. چنانچه مالینوفسکی به اهداف و آثار مقصود نهادها «منشور» و به آثار غیر مقصود آنها «کارکرد» را اطلاق می‌کند.^{۷۳}

ج. نادیده انگاشتن اهداف کنشگران: در کارکردگرایی افراد، نادیده انگاشته می‌شوند و موضوع اصلی آن فرد نیست و جامعه بر حسب بینش کل گرایانه و نه ضرورتاً با ارجاع به نیت‌های آگاهانه فهمیده می‌شود. در نظام کارکردگرایی، به پیامدهای پنهان و غیرمقصود افراد توجه می‌شود.^{۷۴} چنانچه بیان شد در نظریه کارکردگرایی و افلاطون انسان مبنای سنجش چیزها نمی‌باشد، مبنای سنجش افلاطون خداوند و کارکردگرایان جامعه است.^{۷۵} به همین دلیل، کارکردگرایی رفتار را به‌طور دقیق تبیین نمی‌کند. این دو ویژگی کارکرد و کارکردگرایی را از علت غایی جدا می‌نماید؛ زیرا علت غایی به اهداف آشکار افراد توجه دارد. در حالی‌که، کارکردگرایی آن را نادیده می‌انگارد و به جای آن از استعدادهای نهفته در ذات اشیا استفاده می‌نماید.^{۷۶}

۴. خصلت ایدئولوژیک

خصلت ایدئولوژیک کارکردگرایی و پذیرش نظام موجود، سبب شده تا کارکردگرایی از مشروعیت کل نظام غفلت ورزد و تنها به خدمت اجزاء در ارتباط با کل بپردازد. دغدغه کارکردگرایی راجع به حفظ نظام سبب شده که به دین و اخلاق به عنوان ابزارهای حفظ نظم و خادمان نظام مسلط بیش از سایر اندیشمندان اجتماعی توجه نماید تا اقتصاد و تکنولوژی؛ زیرا معتقداند هرگاه در جامعه عشق به دین و اخلاق ضعیف گردد آن جامعه دچار بحران شدیدی می‌گردد. چاره چنین بحران‌هایی فقط از طریق اخلاق و تقویت احساسات والا نسبت به مقدسات و حفظ دین میسر خواهد گشت. از نظر کارکردگرایی، معیار تشخیص اخلاق و دین خوب و رستگار بخش در کارکرد آنها در راستای حفظ نظام اجتماعی بستگی دارد.^{۷۷} با توجه به همین انتقادات است که، یان کرایب مدعی است استعمال واژه «تبیین» در مورد کارکردگرایی مسامحه‌ای است. این مدل توصیف‌گر است تا تبیین‌گر.^{۷۸} با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که کارکردگرایی به صورت موجود و بالفعل، فاقد قدرت تبیین‌گری مسایل اجتماعی ما است و به بازسازی عمیق و جدی نیازمند است و باید آن را بر مبنایی درست و دقیق استوار نمود و اگر چنین کاری صورت گیرد، به قدرت بقا و تبیین آن افزوده خواهد شد. همان‌طوری که گولدنر مدعی است، قدمت کارکردگرایی به نظریه افلاطون می‌رسد و این قدمت از توانایی و تداوم این زیربنا به عنوان نیروی شکل دهنده‌ای کارکردگرایی حکایت دارد.^{۷۹}

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به عنوان نتیجه‌گیری می‌توان به مطالب زیر اشاره نمود:

۱. کارکرد، ساخت و نظام دستگاه مفهومی این رویکرد را تشکیل می‌دهند.

۲. کارکردگرایی رویکردی است که از جهت تاریخی، اجتماعی و اندیشه‌ای ریشه در بستر اجتماعی و فرهنگی خاص دارد. تبیین کارکردی از حیث اجتماعی ریشه در فرهنگ اصالت سودمندی و از حیث تاریخی در اندیشه افراد مانند کنت، اسپنسر و دورکیم ریشه دارد که در انسان‌شناسی توسط مالدینوفسکی و راد کلیف برون و در جامعه‌شناسی توسط پارسونز مطرح شده است.
۳. کارکردگرایی مانند سایر نظریه‌های علوم اجتماعی دارای پیش‌فرض‌های اساسی است که نحوه تبیین واقعیت‌های اجتماعی را سمت و سو می‌دهد. مهم‌ترین این پیش‌فرض‌ها، مفروضات هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است. کارکردگرایی از حیث هستی‌شناسی واقع‌گرا، از حیث انسان‌شناسی جبر انگار، از حیث معرفت‌شناسی اثباتی و از حیث روش‌شناسی قانون بنیاد است.
۴. نظریه کارکردگرایی با ابتناء بر پیش‌فرض‌های مذکور، گزاره‌های خاصی را نسبت به ماهیت جامعه مطرح نموده است: توجیه نظم، مخالفت با تغییرات بنیادی، تشبیه جامعه به اندام، اعتقاد به تعادل اجتماعی مهم‌ترین گزاره‌های این نظریه نسبت به ماهیت جامعه است.
۵. در مقام تبیین کارکردگرایی، با اتکاء به دو اصل اصالت کل و اصالت سودمندی، هر پدیده اجتماعی را بر اساس سودمندی آن نسبت به دیگر پدیده‌های اجتماعی و نسبت به کل تبیین می‌نماید.
۶. مهم‌ترین اشکالات پیش‌فرض‌های کارکردگرایی عبارتند از: در بُعد هستی‌شناسی کارکردگرایی هستی‌های فرامادی را نادیده انگاشته و علاوه بر آن، هستی جامعه را نیز به هستی مادی تقلیل داده است. مهم‌ترین اشکال انسان‌شناختی کارکردگرایی نادیده انگاشتن فطرت، اختیار و اتخاذ نگاه بدبینانه نسبت به انسان است. همچنین این دیدگاه نتوانسته میان اصالت دادن به انسان و پذیرفتن جامعه به عنوان یک هستی فرافردی جمع نماید. اشکال معرفت‌شناختی کارکردگرایی این است که، نقش معرفت بخشی عقل و وحی را نادیده انگاشته و ابزار معرفت را به حس تقلیل داده است. اشکال روش‌شناختی این دیدگاه اولاً، در این است که منابع معرفتی غیر از حس را نادیده گرفته است؛ ثانیاً، ابعاد و خواسته‌های غیرمادی انسان را به خواسته‌ها و ابعاد مادی انسان تقلیل داده است.
۷. مهم‌ترین اشکالات ساختاری نظریه کارکردگرایی اشکالات ذاتی، اشکالات منطقی، اتخاذ نگاه تقلیل‌گرایانه و برخورداری از خصلت ایدئولوژیک است.
۸. با توجه به اشکالات فوق، می‌توان گفت که کارکردگرایی در جوامعی که از جهت فرهنگی با زادگاه این نظریه متفاوت است، کارایی لازم را ندارد.

۱. امیل دورکیم، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، ص ۵۱؛ ر.ک: گی روشه، سازمان اجتماعی، ترجمه هما زنجانی‌زاده، ص ۱۲۷ و ۱۳۱.
۲. غلام عباس توسلی، نظریه‌های جامعه‌شناسی، ص ۲۱۷؛ برو نیسلا و مایلتوفسکی، نظریه علمی درباره فرهنگ، ترجمه عبدالحمید زرین قلم، ص ۱۹۵.
۳. جولیس گولد، و ویلیام ل. کولب، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه جمعی از مترجمین، ص ۶۷۹؛ ویلیام اسکیدمور، تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ترجمه جمعی از مترجمین، ص ۱۴۱.
۴. جورج ریتزر، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۱۴۵-۱۴۶.
۵. همان، ۱۴۷؛ اسکیدمور، همان، ص ۱۴۷.
۶. آلوین گولدنر، بحران جامعه‌شناسی غرب، ترجمه فریده ممتاز، ص ۳۷۱.
۷. خوزه لوپز و جان اسکات، ساخت اجتماعی، ترجمه حسین قاضیان، ص ۱۰.
۸. ناصر فکوهی، تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، ص ۱۷۴.
۹. لوپز، خوزه و جان اسکات، ساخت اجتماعی، ترجمه حسین قاضیان، ص ۱۳.
۱۰. ویلیام اسکیدمور، تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ص ۱۴۳.
۱۱. جورج ریتزر، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ص ۱۳۵.
۱۲. فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، ج ۸، ص ۲۵-۲۶.
۱۳. آلوین گولدنر، بحران جامعه‌شناسی غرب، ترجمه فریده ممتاز، ص ۸۱-۸۵.
۱۴. برای آشنایی با مکتب اصالت لذت ر.ک: به فردریک کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج ۸، فردریک کاپلستون.
۱۵. ر.ک: جورج ریتزر، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۱۲۱-۱۲۲؛ لوئیس کوزر، زندگی و اندیشه جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۲۰۲؛ امیل دورکیم، قواعد روش در جامعه‌شناسی، ص ۱۲۴.
۱۶. برای آشنایی با انواع پیش فرض‌ها ر.ک: گولدنر، بحران جامعه‌شناسی غرب، ص ۴۷-۷۳؛ ر. ک: بوریل و مورگان، نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی و تجزیه و تحلیل سازمان، فصل اول و دوم.
۱۷. آلوین گولدنر، بحران جامعه‌شناسی غرب، ص ۴۷-۴۸.
۱۸. همان، ص ۱۰ و ۱۴ و ۴۴.
۱۹. آلوین گولدنر، بحران جامعه‌شناسی غرب، ص ۴۶۱.
۲۰. همان، ص ۴۶۹.
۲۱. همان، ص ۴۷۱.
۲۲. همان، ص ۴۴۷.
۲۳. همان، ص ۴۷۵.
۲۴. بوریل و مورگان، نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی و تجزیه و تحلیل سازمان، ص ۱۰، ۱۵ و ۴۴.
۲۵. آلوین گولدنر، بحران جامعه‌شناسی غرب، ص ۱۳۷-۱۳۸.
۲۶. همان، ص ۲۹۴.
۲۷. همان، ص ۱۱ و ۱۷ و ۴۴.
۲۸. همان، ص ۲۷۹-۲۸۱.
۲۹. همان، ص ۴۶۳-۴۶۵.
۳۰. همان، ص ۴۶۶.
۳۱. همان، ص ۴۶۷.
۳۲. همان، ص ۴۵۵-۴۵۶.
۳۳. همان، ص ۴۵۶-۴۵۷ و ۴۵۵.

۳۴. همان، ص ۴۶۱؛ آلن راین، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، ص ۲۲۴.
۳۵. آلن راین، *فلسفه علوم اجتماعی*، ص ۲۲۳؛ جانانان اچ ترنر، *ساخت نظریه جامعه شناسی*، ترجمه دکتر عبدالعلی لهستانی زاده، ص ۲۹ و ۴۱.
۳۶. ناصر فکوهی، *تاریخ اندیشه و نظریه های انسان شناسی*، ص ۱۶۲.
۳۷. آلوین گولدنر، *بحران جامعه شناسی غرب*، ص ۲۳۹.
۳۸. همان، ص ۲۴۱.
۳۹. ویلیام اسکیدمور، *تفکر نظری در جامعه شناسی*، ص ۱۴۶.
۴۰. آلوین گولدنر، *بحران جامعه شناسی غرب*، ص ۲۲۵.
۴۱. اچ ترنر، *جانانان، ساخت نظریه جامعه شناسی*، ص ۴۱.
۴۲. ناصر فکوهی، *تاریخ اندیشه و نظریه های انسان شناسی*، ص ۱۶۲-۱۶۳.
۴۳. آلوین گولدنر، *بحران جامعه شناسی غرب*، ص ۴۵۴.
۴۴. همان، ص ۴۵۴.
۴۵. همان، ص ۴۵۴-۴۵۵.
۴۶. ناصر فکوهی، *تاریخ اندیشه و نظریه های انسان شناسی*، ص ۱۶۳.
۴۷. جورج ریتزر، *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، ص ۱۴۴.
۴۸. آلوین گولدنر، *بحران جامعه شناسی غرب*، ص ۴۵۸.
۴۹. جورج ریتزر، *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، ص ۱۴۴.
۵۰. ویلیام اسکیدمور، *تفکر نظری در جامعه شناسی*، ص ۱۵۱-۱۵۲.
۵۱. آلوین گولدنر، *بحران جامعه شناسی غرب*، ص ۳۶۰-۳۵۹.
۵۲. همان، ص ۴۶۱-۴۶۲.
۵۳. ویلیام اسکیدمور، *تفکر نظری در جامعه شناسی*، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ کوزر و برنارد روزنبرگ، *نظریه های بنیادی جامعه شناسی*، ص ۵۰۲.
۵۴. برای آشنایی ر.ک: پوپر، *جامعه باز و دشمنان آن*.
۵۵. امیل دورکیم، *قواعد روش در جامعه شناسی*، ص ۱۲۴.
۵۶. اصل سودمندی را نیز می توان از دیدگاه افلاطون استنباط نمود. برای نمونه افلاطون در یک مورد می نویسد هر نوع دارای وظیفه و خاصیت مخصوص است و باید اشیاء را براساس فواید آن تعریف نمود. سپس وی اشیاء خوب را به سه قسم تقسیم می نماید: ۱. چیزهایی که صرفاً به خاطر خودشان خواسته می شود؛ ۲. چیزهایی که به خاطر نتیجه خود مطلوب است؛ ۳. چیزهایی که از هر دو جهت مطلوب است. با این مبنا از نظر وی عدالت به مثابه غایت حکومت از چیزهایی است که صرفاً به خاطر نتایج خود مطلوب است؛ همین طور وی عدالت را براساس کارکردهای آن تعریف می نماید. (افلاطون، *جمهور*، ترجمه فؤاد روحانی، ص ۸۳، ۳۵۷-۳۵۸ و ۱۰۲)
۵۷. دانیل لیتل، *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، ص ۱۵۲-۱۵۳.
۵۸. همان، ص ۱۵۷-۱۵۸.
۵۹. آلوین گولدنر، *بحران جامعه شناسی غرب*، ص ۴۳۶ و ۴۳۷-۴۳۸ و ۴۴۴.
۶۰. سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۸، ص ۲۴۷.
۶۱. مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۲، ص ۳۳۷.
۶۲. همان، ص ۱۰۶.
۶۳. همان، ص ۳۷۹.
۶۴. همان، ص ۴۳۱.

۶۵. محمد محمد امزبان، روش تحقیق در علوم اجتماعی از اثبات گرایی تا هنجارگرایی، ترجمه عبدالقادر، سواری، ص ۶۸.
۶۶. روک: همان.
۶۷. جورج ریتزر، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ پرسای اس کوهن، نظریه اجتماعی نوین، ترجمه یوسف نراقی، ص ۷۸.
۶۸. آلوین گولدنر، بحران جامعه‌شناسی غرب، ص ۴۰۶ و ۴۴۹-۴۵۰.
۶۹. جورج ریتزر، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ص ۱۵۰-۱۵۳؛ یان کرایب، نظریه اجتماعی مدرن، ترجمه عباس مخبر، ص ۶۷؛ پرسای اس کوهن، نظریه اجتماعی نوین، ص ۹۰.
۷۰. همان، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ همان، ص ۷۸.
۷۱. همان، ص ۱۵۵؛ ویلیام اسکیدمور، تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ص ۲۰۳.
۷۲. ملکلم همیلتون، جامعه‌شناسی دین، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۲۰۰-۲۰۱.
۷۳. مالدینوفسکی، نظریه علمی در باره فرهنگ، ص ۱۹۸.
۷۴. ویلیام اسکیدمور، تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ص ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۴۹.
۷۵. آلوین گولدنر، بحران جامعه‌شناسی غرب، ص ۴۶۴.
۷۶. ر.ک: ویلیام اسکیدمور، تفکر نظری در جامعه‌شناسی، ص ۳۵-۳۷.
۷۷. آلوین گولدنر، بحران جامعه‌شناسی غرب، ص ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱ و ۲۹۰.
۷۸. یان کرایب، نظریه‌های جامعه‌شناسی مدرن، ص ۷۲-۷۳.
۷۹. آلوین گولدنر، بحران جامعه‌شناسی غرب، ص ۴۷۷-۴۷۸.



منابع

- اچ ترنر، جاناتان، *ساخت نظریه جامعه شناسی*، ترجمه عبدالعلی لهستانی زاده، شیراز، نوید شیراز، ۱۳۸۲.
- اسکیدمور، ویلیام، *تفکر نظری در جامعه شناسی*، جمع مترجمان، تهران، سفیر، ۱۳۷۲.
- بوریل، گیسیون و گارت مورگان، *نظریه‌های کلان جامعه‌شناسی و تجزیه و تحلیل سازمان*، ترجمه محمدتقی نوروزی، تهران، سمت و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳.
- توسلی، غلام عباس، *نظریه‌های جامعه شناسی*، تهران، سمت، ۱۳۷۶.
- دورکیم، امیل، *درباره تقسیم کار اجتماعی*، ترجمه باقر پرهام، تهران مرکز، ۱۳۸۱.
- دورکیم، امیل، *قواعد روش در جامعه شناسی*، ترجمه علی محمد کاردان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.
- راین، آلن، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- روشه، گی، *سازمان اجتماعی*، ترجمه هما زنجانی‌زاده، تهران، سمت، ۱۳۷۵.
- ریتزر، جورج، *نظریه‌های معاصر در جامعه شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۸۰.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، *المیزان*، ترجمه سیدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
- فکوهی، ناصر، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان شناسی*، تهران، نی، ۱۳۸۱.
- کرایب، یان، *نظریه اجتماعی مدرن*، ترجمه عباس مخبر، تهران، آگه، ۱۳۸۵.
- کوزر، لوئیس و برنارد روزنبرگ، *نظریه‌های بنیادی جامعه شناسی*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، نی، ۱۳۷۸.
- کوزر، لوئیس، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- کوهن، پرسای اس، *نظریه اجتماعی نوین*، ترجمه یوسف نراقی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱.
- گولد، جولیس و ویلیام ل. کولب، *فرهنگ علوم اجتماعی*، جمعی از مترجمان، تهران، مازیار، ۱۳۷۶.
- گولدنر، آلوین، *بحران جامعه‌شناسی غرب*، ترجمه فریده ممتاز، تهران، علمی، ۱۳۸۳.
- لیتل، دانیل، *تبیین در علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، صراط، ۱۳۸۳.
- کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه*، ج ۸، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، علمی و فرهنگی و سروش، ۱۳۷۰.
- برو نیسلا، و مالیونوفسکی، *نظریه علمی درباره فرهنگ*، ترجمه عبدالحمید زرین قلم، تهران، گام نو، ۱۳۷۹.
- محمد امزیان، محمد، *روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات گرابی تا هنجارگرایی*، ترجمه عبدالقادر سواری، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۲، تهران، صدرا، ۱۳۷۴.
- همیلتون، ملکلم، *جامعه‌شناسی دین*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، تبیان، ۱۳۷۷.
- لوپز، خوزه و جان اسکات، *ساخت اجتماعی*، ترجمه حسین قاضیان، تهران، نی، ۱۳۸۵.
- ریتزر، جورج، *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، چ پنجم، تهران، علمی، ۱۳۸۰.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی